باسمه تعالی

10/12/93 امارات معتبره - حجیّت خبر واحد - روایات

**حجیت خبر واحد(استدلال به روایات)**

**جمع بندی روایات**

روایاتی که مرحوم شهید صدر (ره) آورده‌اند یکبار مرور می‌کنیم که ببینیم کدام یک را پذیرفتیم و مفاد آنهایی که پذیرفتیم چه مقدار هست؟ از میان دسته های پانزده گانه‌ای که شهید صدرمطرح کرده‌اند ما فی الجمله دلالت دسته‌ی چهارم را پذیرفتیم دسته‌ی چهارم دسته‌ای بود که به اشخاص خاصی ارجاع داده بود ما گفتیم اینها معتبر هستند و از آنها حجیت خبر ثقه استفاده می‌شود ولی محدوده‌ای که اینجا استفاده می‌شود مطلق خبر ثقه نیست اولا همه‌ی اشخاصی که به آنها ارجاع داده شده امامیه هستند، عادل هستند و ضابط هستند و یک ویژگی هم که در این افراد هست بحث اینکه همه‌ی آنها فقیه هستند آیا می‌شود از فقیه القای خصوصیات کرد یا نکرد به نظرم مشکل است که ما از فقیه الغای خصوصیت کنیم ممکن است بگوییم خبر واحد خبرهایی است که افراد فقیه نقل می‌کنند آنها حجت است فقط امکان دارد که همین مقدار باعث می‌شود که نشود استدلال کرد البته قراین دیگری وجود دارد که این روایت های غیر‌فقاهت را ما حذف کنیم ولی اگر تنها ما باشیم و این روایات، اینها کافی نیست اینها روایات زیادی هست که خود این دسته روایات کمی ندارند 1-ابی حماد رازی،2-ابو ابن عثمان،3-زرارة ابن اعین، 4-عبدالعزیز ابن مهتدی که در مورد یونس ابن عبدالرحمان گفته، مؤید اینکه بنا بر اخذ خبر قطعی الصدور نیست دسته‌ی اول هست که ارجاع یک کتابهایی را ائمه معصومین علیهم السلام ؟؟؟ داشته‌اند اینکه می‌گویند مؤید به خاطر این است که ممکن است شخصی بگوید شاید همه‌ی روایت‌های این کتاب از اول تا آخر مقطوع الصدور، قطعی، مطابق واقع و امثال اینها بوده است. البته این مطلب خالی از بعد نیست که بگوییم همه‌ی روایات را ائمه تایید کرده‌اند تک تک روایات آن روایت خلاف واقع اینها وجود ندارد بعید نیست مراد از صحیح فعملوا به یعنی اعم از مطابقت با واقع یا مطابقت با حجت بالفعل باشد و امثال اینها که بگوییم هیچ اشتباهی در آنها رخ نداده خالی از بعد نیست اینکه ما آنها را به عنوان دلیل ذکر نمی‌کنیم به عنوان مؤید ذکر می‌کنیم که تایید می‌کندمدار در شریعت بر عمل وقت با قطیه نیست پس روایت دسته‌ی اول مؤید می‌شود ممکن است شخصی یقین کرده و بگوید حتما در این روایت هم روایت قطعی الصدور و امثال اینها وجود دارد و مراد از صحیح فعملوا به که امام علیه السلام فرموده‌اند اعم از مطابقت آن با واقع و مطابقتش با حجت بالفعل است نمی‌شود زیاد روی آن استدلال قوی کرد. خوب این پانزده طایفه‌ی اول. اما از روایتهایی که ایشان دلالت آنها را تام دانسته‌اند روایت اول که روایت عمده‌ی آنها بوده و خیلی به آن تکیه می‌کردند روایت احمد ابن اسحاق قمی بود که ما دلالت این را نپذیرفتیم گفتیم روایت در مورد وکلای امام علیه السلام هست در مورد مطلق امامی،مطلق عادل هم نیست خصوص وکیلی که از ناحیه‌ی امام علیه السلام به عنوان

وکیل خاص نه وکیل عام تعیین شده وکیلی که به شخصه به عنوان نیابت خاصه و عامه که در عصر غیبت گفته می‌شود این چیزی که از اینها استفاده می‌شود وکلا و نواب خاصه امام استفاده می‌شود که آن از بحث ما خارج است.

روایت بعدی حدیث عبدالله بن ابی یعفور بود از حیث سند معتبر است در مورد محمد بن مسلم ثقفی می‌گوید «ما یمنعک من محمد المسلم ثقفی فانّه سمعَ من ابیه کان عنده اشیها» که از آن این مطلب استفاده می‌شود که برای اثبات وثاقت فکر کردن به تنهایی کافی است ما عرض کردیم که شهید صدر «وجیه» را به معنای ثقه گرفته است و ما می‌گفتیم ما دلیلی نداریم در خصوص ثقه است وجیه می‌تواند وجاهت هم از جهت عملی و هم از جهت صدق گفتاری و صحت مذهب باشد یعنی امامی عادل ثقه، و بیشتر از درون آن چیزی اخذ نمی‌شود. حالا پس فقاهت محمد بن مسلم، آن مستبعد است و برای بیان وجاهت کمی اعم از فقاهت هست، برای فقیه بودن محمد بن مسلم به وجاهت اکتفا شده این مستبعد است بحث فقاهت اینجا مطرح نیست علاوه بر اینکه حتی اگر وجیه به معنای ثقه هم باشد آن اشکالی که مطرح می‌کردیم اینکه گاهی اوقات یک ویژگی‌هایی دیگری که در این راوی وجود دارد این ویژگی‌ها مفروض گرفته شده است و این ویژگی‌ها ؟؟؟ نمی‌شود مثل مرد بودن مثل صحت مذهب و امثال این‌ها، حتی اگر وجیه به معنای ثقه باشد البته به نظر بنده باز مشکل هست چون فقاهت آن آشکارتر از وجاهت و سماعه اذعب نیست حالا امامی و مرد بودن خیلی آشکار هست ولی اگر فقاهت دخالت داشته باشد آن مستبعد هست که ذکر نشود به نظر بنده از این امامی عادل ضابط استفاده می‌شود.

روایت بعدی روایت حارث بن مغیره بود «اما لکم من مفزع؟ اما لکم من مستراح» ما گفتیم که روشن نیست این ناظر به چیست آیا این ناظر بما هو راوی است، ناظر به فقیه هست ارتباط بحث حجیت خبر واحد روشن نیست.

روایت بعدی روایتی از اسحاق بن یعقوب بود که غض نظر از بحث سند آن گفتیم ارتباط این با بحث حجیت خبر واحد روشن نیست احتمال دارد الحوادث الواقعه اشاره‌ای به حوادث خاصّه‌ای باشد.

روایت بعدی روایت «مِن ذکر بن الآدم المامون علی الدین و الدنیا» آن هم گفتیم احتمالاً اشاره به وکالت باشد نه اکثر.

روایت بعدی روایت عبدالعزیز بن مهتدی بود «أ فیونس بن عبدالرحمان ثقة آخذ عن ما احتاج الیه من معالم الدین» که از جهات مختلف اشکال کردیم و گفتیم که نمی‌شود به این روایت تمسک کنیم البته بعضی از نقل‌های این روایت که قبلاً در ارجاع یونس بن عبدالرحمان گذشت چون ما پذیرفتیم ارجاع یونس بن عبدالرحمان، آن ارجاع از جهت فقاهت هم هست ولی آن ثقةٌ آخذ عن معالم دینی آن را نپذیرفتیم والا منهای بحث ثقه این داخل در ارجاع به شخص معین هست و چند تا سند دارد هم عبدالله بن ذی المقتدی و حسن بن علی بن یقطین هست و آنها بر این مطلب مؤید می‌شود.

روایت بعدی روایت «خذوا بما رووا و ذروا ما رأوا» هست این روایت را ما از جهت دلالتی پذیرفتیم حتی در مورد غیر امامی، ولی مشکل سندی دارد و سند معتبری ندارد مقبوله عمر بن حنظله را هم ما پذیرفتیم البته نه با تقریبی که شهید صدر فرمودند بلکه با تقریب دیگر، ولی قدر متیقن از مقبوله عمر بن حنظله امامی عادل ضابط و این‌ها هست حتی اگر ما احتمال هم بدهیم که فقاهت دخالت دارد این از این روایت نمی‌شود این فی الجمله استفاده می‌شود که خبر غیر قطعی الصدور هم در شریعت حجت هست اما چه محدود‌ای، ولی محدوده آن را تعیین نمی‌کنند شبیه این مرفوعه زراره را قبول نکردیم شبیه این روایت صحیحه عبد الرحمان بن ابی عبدالله هست که ما نهایتاً گفتیم که بعید نیست که خبر عبد الرحمان بن ابی عبدالله را ما بپذیریم اولاً ظاهر روایت این هست که کتاب الله مرجح هست نه مرجع، ثانیاً ظاهر این مرجحات جنبه طریقیت دارد اینکه بخواهیم جنبه موضعیت به این‌ها بدهیم نیاز به موعنه زائد دارد بخصوص اگر این را ضمیمه کنیم به اینکه می‌گوید «موافق کتاب الله فهو منّا فلیس منّا» آن‌ها را که مؤید این هست که اختصاص ندارد به خبرین قطعین الصدور و مربوط به این هست که موافقت کتاب و مخالفت کتاب جنبه صدوری روایت را ترجیح می‌دهند نه اینکه یک موضوعیت برای اینها باشد و جنبه طریقیت نداشته باشد.

پرسش: این فی الجمله بود... پاسخ: اصل دلالت آن درست است ولی مثل مقبوله عمر بن حنظله هست یعنی ما در اصل دلالت آن هم ان قلت داشتیم ولی نهایتاً می‌گفتیم که بعید نیست که ما بگوییم ظاهر این روایت این هست که جنبه طریقیت دارد نه موضوعیت، اگر جنبه موضوعیت داشته باشد این در مورد خبرین قطعین الصدور نباید باشد و در مورد خبرین غیر قطعین الصدور را هم شامل بشود بنابراین فی الجمله استفاده می‌شود حجیت در شرعیت اختصاص به خبر قطعی الصدور ندارد.

روایت محمد بن مسلم را که ایشان آورده‌اند استدلال آن را ما نپذیرفتیم گفتیم ربطی به این بحث ندارد. اینها روایت‌هایی که ما پذیرفتیم سه چهار تا روایت‌های ارجاع به اشخاص مشخص بود روایت مقبوله عمر بن حنظله، غیبت شیخ طوسی، عبد الرحمان بن ابی عبدالله، و هفت تا هشت روایت در می‌آید و انصافاً این چند تا روایت قطع آور هست و با این مقدار آدم مطمئن می‌شود اصل این مطلب ثابت هست البته عرض کردم این مقداری که استفاده می‌شود امامی عدل ضابط هست البته فقیه بودن را ممکن است شما بگویید قدر متیقن آن فقیه بودن هست چون حجم زیادی از روایت را که ما ذکر کردیم در آن روایات بحث فقاهت هم ممکن است در آن اخذ شده باشد ولی یکی دو نکته هست که باعث می‌شود این فقاهت را چندان مطرح نکنیم من ندیدم کسی از علما در حجیت خبر فقاهت را معتبر بداند یک فقاهت معتبر بود کانّه اجماع ؟؟؟ بر خلاف آن نبود هیچ نقلی هم ندیدم که فقاهت و فقیه بودن را در حجیت خبر معتبر بداند اینها همه باعث می‌شود که از آن روایت ارجاع به اشخاص هم نسبت به حجیت روایت اینها حیث فقاهت آنها دخالت نداشته باشد آن روایت که ارجاع به اشخاص معین می‌دهند هم از جهت فتوایی و هم روایی ارجاع می‌دهند ولی از جهت فتوایی بحث اجتهاد مطرح است و اشکالی ندارد ولی از جهت نقل روایت این جای اشکال هست

بخصوص مؤید این مطلب در بعضی از روایات اشاره به این شده «ربما حامل فقهٍ لیس بفقیه» یا «ربما حامل فقهٍ الی من هو افقه منه» اینها مؤید این هست که در راوی حدیث جنبه فقاهت مطرح نیست همین مقدار که راوی حدیث بتواند روایت را به طور کامل منتقل کند همین مقدار کافی هست و نقل به معنا‌هایی که در روایت انجام می‌شده است، این نقل معنا‌ها در محدوده فقاهت نبوده است (نیازی به فقاهت نداشته که شخص بتواند نقل به معنا بکند) اینها روایاتی که شهید صدر به آنها تمسک کرده‌اند.

دو تا روایت هم آقای حائری در حاشیه تمسک کرده‌اند استدلال این دو تا روایت را ما نپذیرفتیم، روایت حسن بن جهم را اصلاً نپذیرفتیم و گفتیم صدر این روایت با توجه به روایتی دیگری که وجود دارد ظاهراً یا احتمالاً این دو تا یک روایت هستند معلوم نیست غیر قطعی الصدور را شامل بشود ذیل این روایت هم گفتیم «کلاهما ثقةٌ» مراد وثاقت در خصوص حدیث هست یعنی اطمینان بخشی شخص در مورد این حدیث هست. اما روایت دوم که روایت حارث بن مغیره بود گفتیم اگر این روایت در مورد اصل حجیت خبر باشد ممکن است بگوییم این قابل پذیرش هست ولی این در مقام تعارض هست ودر مقام تعارض مراد از کلهم ثقه می‌تواند ثقه در خصوص روایت باشد در نتیجه مراد خصوص قطعی الصدور باشد این دو تا روایت را نیست نپذیرفتیم. ولی مجموعاً امامی عادل ثقه این قابل پذیرش هست. از آن طرف شیخ طوسی یک مطلبی در بحث حجیت خبر را دارد ایشان اشاره می‌کنددر بحث حجیت خبر عدالت معتبر نیست و اگر عدالتی در این باب مطرح هست مراد همان صدق گفتاری هست، عدالتی که آنجا مطرح هست، صحت مذهب و وثاقت قولی است البته آنجا عدالت را در ترجیح خبرین مطرح می‌کنند می‌گویند در ترجیح یک خبر عدالت معتبر نیست اگر در ترجیح یک خبر عدالت معتبر نباشد به معنای مانعیت فسق جوارحی، خوب در اصل خبر به طریق اولی هم این مطلب استفاده می‌شود. به نظر می‌رسد خود کلام شیخ طوسی مصداقی از خبر واحد هست مرحوم آخوند تعبیر می‌فرمایند که شما در استدلال به احادیث ما قدر متیقن باید بگیریم اگر یک روایتی دیگری مشتمل بر روایتی باشد که خصوصیات این قدر متیقن را دارا بودن و دالّ بر حجیت خبر واحد دلالت در یک دایره اوسع می‌کرد به او اخذ می‌کنیم ما در دایره حدیث به معنای اصطلاحی چیزی پیدا نکردیم از کلام مرحوم آخوند استفاده می‌شد که در دایره حدیث یک روایت‌هایی وجود دارد که دال بر حجیت مطلق خبر ثقه به معنایی که خبر غیر امامی ثقه را هم شامل بشود را ما داریم ما آن را پیدا نکردیم آن که هست روایت خادم حسین بن روح هست که آن هم از جهت سندی معتبر نبود، اما اخبار شیخ طوسی به اینکه طایفه عدالتی را که در این باب معتبر می‌دانند در آن صدق گفتاری نیست آن اخبار به نظر می‌رسد حجت هست و می‌توانیم ما به آن اخبار اعتماد کنیم البته کلاً اینجا شیخ طوسی اجماع سیره متشرعه بر حجیت خبر واحد می‌کندبا خصوصیات می‌گوید اگر خبر امامی ثقه باشد مطلقاً حجت هست غیر امامی ثقه باشد به دو شرط، به شرط اینکه معارض با روایت امامی ثقه و معارض با فتوای طایفه به خلاف آن نباشد به این دو شرط اینها را حجت می‌دانند صحبت این است که آیا این شهادت‌های شیخ این‌ها معتبر هست یا نه؟

ممکن است شما بگویید این شهادت‌ها معارض هست با شهادتی که سید مرتضی داده است می‌گوید طایفه اصلاً اصل حجیت خبر واحد را انکار دارند و هیچ کس حجیت خبر واحد را قبول نمی‌کندولی به نظر می‌رسد کلام سید مرتضی قابل پذیرش نیست و کلام شیخ طوسی قابل پذیرش هست شیخ طوسی صرفا به یک ادعای صرف تمسک نمی‌کندبرای ادعای خود شاهد روشن آورده است ایشان می‌گوید علم رجال را که تدوین کردند، این علم رجال برای تعیین صغریات یک سری کبرای کلی هست اگر قرار باشد اصلاً خبر ثقه هیچ گونه حجیتی نداشته باشد این علم رجال لغو می‌شود با این مقدار اهتمامی که به علم رجال وجود دارد علاوه بر این ایشان می‌گوید در مناظرات و گفتگوهایی که طایفه می‌کنند وقتی به آنها بگویند چرا این خبر معتبر هست و اینکه ثقةٌ‌هایی که در مورد روات هست و سرتاسر کتب رجال تاکید به واژه ثقه هست چیزی که بیش از همه مهمترین واژه‌ای که در کتب رجالی بکار رفته، واژه ثقه هست البته واژه ثقه از اطلاق آن امامی بودن هم در می‌آید ولی در مورد غیر امامی‌ها هم واژه ثقه اطلاق شده است اینکه فقط این‌ها را می‌خواستند به عنوان مخدره بر اینکه قطع آور هست یا نیست خیلی مستبعد هست که این همه اهتمامی که به توثیق راویان دارند به جهت اینکه صرفاً مقدمه باشد برای اینکه از قول این‌ها قطع حاصل می‌شود یا نه، یا له کتابٌ معتمدٌ علیک هست کتاب آن معتمد علیک هست این تعبیراتی که در کل کتب رجالی مکرراً وارد شده است شیخ طوسی هم به همین‌ها تکیه می‌کند، می‌گوید عمل بر اساس کتابها بوده و می‌گفته بر این کتابها عمل می‌شود این کتابه اینطور نیست که یقین آور باشد یعنی شواهدی که شیخ طوسی بر ادعای خود ذکر کرده است به نظر می‌رسد خیلی شواهد روشنی هست که ادعای خود را ثابت می‌کندو لا اقل از آن فرمایشاتی که سید مرتضی آوردند اینکه عدم عمل به خبر واحد خیلی واضح بوده که شیعه عمل به خبر واحد نمی‌کرده هیچ شاهدی نیست که ایشان مدعی هست.

پرسش: شهادت بر صدق کلام شیخ هست یا عدم صحت کلام هست؟ پاسخ: عدم صحت کلام، سید مرتضی ادعا‌هایی دارد ایشان می‌گوید که عدم عدم عمل به حجیت خبر واحد در شیعه جزء واضحات شیعه هست که اینها به خبر واحد عمل نمی‌کنند ولی قطعاً اینطور نیست یعنی اینطور واضح باشد که هیچ عین و اثری نیست به نظر می‌رسد شهادت سید مرتضی به گونه‌ای هست که این شهادت مورد پذیرش نیست و قطعی البطلان هست و شهادت شیخ طوسی علاوه بر اینکه مویداتی دارد ما دلیل روشنی بر عدم صحت شهادت شیخ طوسی نداریم و باید شهادت شیخ طوسی را پذیرفت. پرسش: اطمینانی بر این بوده که سیره هم همینطور بوده است؟ پاسخ: اطمینانی هم نباشد ادله حجیت خبر واحد کلام شیخ طوسی را شامل می‌شود. پرسش: مگر خبر از سیره نمی‌دهد، سیره همان حدسی هست نه حسی؟ پاسخ: نه سیره حسی هست. اینکه خبر واحد را حجت می دانستند و این حسی است و سیره کل علما را شامل می‌شود و اینها مسائل مهمی هست و این را ضمیمه بکنم اگر سیره زمان معصوم بر خلاف این سیره بود روشن می‌شد یعنی مسائلی نیست که مستحدث باشد در مسائل محل ابتلا، سیره‌های این شکلی اتصال آن به زمان معصوم به راحتی قابل اثبات هست چون اگر بر خلاف

آن سیره‌های مثلاً زمان شیخ و دوره‌های تدوین کتاب‌های رجالی، و دوره‌های تدوین کتاب‌های رجالی از زمان معصوم علیه السلام شروع می‌شود زمان علی بن فضّال کتاب رجالی دارد و دوره‌های معاصر مثل عقیقی، ابن عقده و شیخ کلینی که در غیبت صغری واقع هستند اینها تقریباً زمان‌های نزدیک به امام معصوم و بعضی‌ها دقیقاً در زمان معصوم و برخی دقیقاً بعد از زمان معصوم هستند و به نظر می‌رسد که شهادت شیخ بر این مطلب شهادتی است که اگر نگوییم حسی است لا اقل محتمل الحدس بر حس هست و حجت هست و هر دو جنبه شهادت آن قابل قبول هست. پرسش: با این تقریب ما خیلی نیازی به شهادت شیخ طوسی نداریم؟ پاسخ: دو نکته برای شهادت شیخ طوسی داریم یکی اینکه اولاً یک ویژگی‌هایی کلام شیخ طوسی دارد اصل اینکه فی الجمله مدار عمل باشد خبر غیر قطعی است با توجه به علم رجال قطعی است یعنی نحوه برداشتی که و با نحوه روش علما در نگارش کتب رجالی این مشخص می‌شود که مدار عمل بر اخبار قطعیه نبوده است بنابراین کلام سید مرتضی نادرست هست و این کلام کنار می‌رود الا به خلاف هست که آنوقت درست نیست ولی عمده این است که ویژگی‌های این خبر که شما می‌خواهید اخذ کنید چه شکلی است، حالا خبر موثقات کلاً حجت است خبر صحیح کلاً حجت است به شرط ظن بر خلاف حجت هست این‌ها در شهادت شیخ طوسی برای اصل تحدید محدوده به درد می‌خورد یعنی ما در واقع از روش عملی علما اصل اینکه بناء عملی طایفه بر عمل به خبر قطعی نبوده است را کشف می‌کنیم (کشف هم قطعی باشد) و با این بیان نادرست بودن کلام سید مرتضی روشن می‌شود بخصوص این ادعای سید مرتضی که اصلاً عمل به خبر واحد واضح بوده است امثال اینها مثل کالقیاس هست بحث در این است که اینکه کالقیاس هست یک عدد روایت هم به این شکل وارد نشده است کم و بیش روایاتی وارد شده است یک روایت روشنی مثل قیاس و امثال اینها وارد نشده، اینها خود کاشف این است که این شکلی نبوده است بخصوص بسیاری از عامه خبر واحد را حجت می‌دانستند ولی در مورد شیعه هیچ یک از این صحبتها مطرح نیست. اینها کاشف از این هست که سیره متشرعه بر حجیت خبر واحد بوده است.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»